

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله على محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم على أعدائهم أجمعين من الآن  
إلى قيام يوم الدين

اللهم كن لوليّك الحجّة بن الحسن صلواتك عليه وعلى آبائه في هذه الساعة وفي  
كلّ ساعة وليا وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعينا حتى تسكنه أرضك طوعا وتمتّعه فيها  
طويلا.

اللهم العن أوّل ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له على ذلك اللهم العن  
العصابة التي جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت على قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلى الارواح التي حلت بفنائك عليك منى سلام الله  
أبدا ما بقيت وبقي الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منى لزيارتكم، السلام على  
الحسين وعلى عليّ بن الحسين وعلى أولاد الحسين وعلى أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أوّل ظالم باللعن منى وابدء به أوّلا ثم العن الثانی والثالث والرابع  
اللهم العن يزيد خامسا والعن عبید الله بن زياد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل  
أبی سفیان وآل زياد وآل مروان إلى يوم القيامة.

**سه شنبه ۹۸/۱/۲۷ (جلسه ۴۵۸)**

کلام در این بود که قائلین به جواز اجتماع امر و نهی استدلال کردند به وجوهی.  
وجه اول این بود که ادل دلیل علی امکان شیء وقوعه. ما مواردی داریم در شریعت  
که امر و نهی مجتمع شده. شما آن وقت صحبت از امکانش می کنید؟!

یکی از آنها عبادات مکروهه بود مثل صلاة در حمام. صلاة در مواضع تهمت. صوم در یوم عاشورا. اینها با این مکروهه است واجب است. با اینکه مکروهه است، مستحب است مثل صوم یوم عاشورا.

نفرمایید که اجتماع امر و نهی محال است نه اجتماع استحباب و کراهت.

آخوند می فرماید ما قبل گفتیم در واقع احکام بأسرها با هم تضاد دارند. امر و نهی خصوصیت ندارد. این از باب غلبه است و از باب این که اثر عملی آنجا بیشتر است و الا خصوصیت ندارد.

از این دلیل، مرحوم آخوند ره یک جواب اجمالی داد.

بعد یک جواب تفصیلی می دهد: در جواب تفصیلی این موارد نقض را سه قسم می کند.

یک قسم آن عباداتی که مکروهه است و بدل هم ندارد. امر خورده به نفس این صوم، استحباب مال نفس صوم است، کراهت هم خورده به همین صوم در روز عاشورا. اینها با هم جور در نمی آید. و لکن این صوم یوم عاشورا بدل هم ندارد. نگوئید که روز تاسوعا روزه می گیریم.

صوم روز تاسوعا بدل یوم عاشورا نیست. آن خودش یک استحباب جداگانه دارد.

یا مثل نوافل مبتدأ در بعضی از اوقات مثل حین طلوع شمس، نوافل مبتدأ مکروهه است، این بدل ندارد چون هر نمازی که بخوانی، خودش یک استحباب دارد، یک امر دارد. خوب در اینجا استحباب و کراهت جمع شده و بدل هم ندارد.

این قسم را مرحوم آخوند اینطور جواب می دهد که ملتزم می شویم که در صوم یوم عاشورا ملاک هست. مصلحت هست. و در ترک صوم یوم عاشورا هم مصلحت هست. منتها نه این که ترک بذاته مصلحت داشته باشد. ترک در واقع یک عنوانی هست که آن عنوان مصلحت دارد مثل مخالفت با بنی امیه لعنة الله عليهم اجمعين. این مصلحت دارد و این منطبق بر ترک است. در واقع استحباب مال آن عنوان است که منطبق بر ترک است.

یا نه، استحباب مال یک عنوانی است که آن عنوان منطبق بر ترک نیست بلکه ملازم با ترک است. اینی که در واقع امر به ترک شده، به خاطر این است که ملازم با آن عنوانی است که آن عنوان، مصلحت اهم دارد.

بنابراین ترک صوم و فعل صوم می شود دوتا مستحب متزاحم مثل سائر مستحباتی که متزاحم هستند. در متزاحمین چون آخوند قائل به ترتب نیست، اگر یکی اهم باشد، او امر دارد. اگر یکی اهم نیست، حکم به تخییر می شود.

منتها اگر چنانچه مصلحت و ملاک اهم، در عنوانی است که آن عنوان ملازم با ترک است نه منطبق بر ترک، این که می گوئیم ترک مستحب است، بالعرض و المعجاز است چون حقیقتا ترک، مستحب نیست بلکه آن ملازم، مستحب است.

خوب آقای آخوند! الان ترک، مصلحتش اهم است و مستحب است. فعل صوم چگونه صحیح است؟

می فرماید فعل صوم اگر چه که امر ندارد ولکن آن غرض و ملاکی که در سائر موارد هست، در اینجا هم هست. لذا می تواند به قصد آن ملاک و قصد آن محبوبیت

و غرض مولی بیاورد. این اصلاً هیچ جمع بین کراهت و استحباب نشده. دوتا مستحب است و لکن این دوتا مستحب، متزاحم هستند. این فرمایش آخوند ره در کفایه.

خوب این فرمایش آخوند را یک اشکال آقای نائینی ره کرده. از این اشکال آقای خوئی جواب داده. به این جواب آقای صدر اشکال کرده. به این اشکال هم ما جواب می دهیم.

اما اشکال آقای نائینی: ایشان می فرماید در مانحن فیه دوتا مستحب نمی شود. حکم به تخییر هم نمی شود. چرا؟ چون در باب تزاحم، حکم به تخییر، یا امر ترتبی، یا ملاک و محبوبیت، در جایی امکان دارد که این ضدین، ضدین لا ثالث لهما نباشد. مثل ازاله و صلاة. ازاله و صلاة، اینها متلازمین هستند. ترک ازاله با وجود صلاة. اما اینطور نیست که لهما ثالث نباشد. چرا؟ ممکن است کسی وارد مسجد بشود، نماز هم نخواند، قرآن بخواند. یا در مسجد بخوابد. مباحثه بکند. پس اینطور نیست که ثالث نداشته باشد. ولی در مانحن فیه، آقای آخوند! ثالث ندارد چون از دو حال خارج نیست. یا این شخص مخالفت بنی امیه می کند و روزه نمی گیرد و ترک می کند. یا این شخص مخالفت بنی امیه را ترک می کند. خوب اگر ترک کند، یعنی روزه میگیرد دیگر. دیگر سومی ندارد. یا صائم است، یا ترک صوم می کند. خوب اگر بخواهد امر تخییری بکند، امر تخییری لغو است چون تخییر خودش هست. مثل دوران امر بین محذورین است. این از دو حال خارج نیست. یا تارک است یا صائم است. دیگر معنا ندارد که شما بفرمایید صومش صحیح است یا بفرمایید امر تخییری دارد. این اشکالی است که آقای نائینی ره به آخوند کرده.

آقای خوئی از این اشکالی که آقای نائینی کرده جواب می دهد. آقای خوئی می فرماید کبرای آقای نائینی درست است. متلازمینی که لا ثالث لهما هستند، در آنجا امر

ترتیبی و تخییر نیست و امر هر کدام مشروط به ترک دیگری بشود ممکن نیست. اما تطبیق این کبری بر صغری غلط است. ما نحن فیه ضدین لهما ثالث است چون ما سه تا فرض داریم. یک فرض این است که امساک می کند با قصد قربت. یک فرض این است که ترک امساک می کند و می خورد. یک فرض سوم هم دارد که ترک امساک می کند با قصد قربت. پس ما سه چیز داریم. پس ممکن است این شخص امساک داشته باشد بدون قصد قربت. ممکن است امساک بکند با قصد قربت. ممکن است امساک نکند.

حالا می آییم تطبیقش در مانحن فیه. شارع امر کرده به ترک صوم. این ترک صومی که امر کرده یعنی ترک امساک و این که بخورد. نه این که ترک با قصد قربت چون مخالفت با بنی امیه در ظاهر این است که یک چیزی بخورد. اگر کسی امساک کرده، چه می دانند که تو قصد قربت کردی. خوب شارع امر کرده به ترک امساک. می گوید امساک را ترک بکن. حالا اگر تو نمی خواهی این مستحب را انجام بدهی، دو جور می توانی این مستحب را مخالفت بکنی. یکی این که امساک بکنی بدون قصد قربت یعنی ترک هر دو مستحب بکنی. یکی این است که امساک بکنی با قصد قربت. شارع می فرماید اگر می خواهی ترک این مستحب بکنی، امساک با قصد قربت بکن. این ضدین لهما ثالث است چون سه شیء است.

آقای صدر به این کلام آقای خوئی اشکال کرده. اشکالی که ایشان کرده این است که می فرماید حرف آقای درست نمی شود. آقای صدر قبول دارد که اینها ضدین لهما ثالث است. این را منکر نیست. منتها مع ذلک می فرماید اینجا امر ترتیبی نمی شود چون قبلا گذشت و در باب ترتب عرض کردیم که یک عویصه ای در باب تزاحم وجود دارد که آن عویصه را آقای صدر به نظر خودش حل کرده. البته حل نکرده ولی

به نظر خودش حل کرده. آن عویصه این است که فرموده اند تزاحم، حقیقتش از تعارض جداست چون در تزاحم، بین دو تا جعل، هیچ تعارضی نیست. هیچ تنافی ای نیست. تعارض در مقام فعلیت و در مقام امثال است. عبد قدرت ندارد. ازل را هم جعل می کند. صل صلاة الآیات را هم جعل می کند. آن یک جعل است، یک موضوع دارد، یک ملاک دارد. نماز آیات هم یک جعل است، یک موضوع است، یک ملاک دارد. ربطی به هم ندارند. منتها اینها در بعضی از موارد با هم تصادق می کنند، اجتماع می کنند و عبد قدرت بر امثال ندارد. منتها چون تکلیف مشروط به قدرت است، اینها با هم تنافی ندارند. این فرمایش مرحوم آقای خوئی که حقیقت تزاحم از باب تعارض خارج است.

به این مقدار، اشکال به آقای خوئی وارد است. چون آقای خوئی، این شخص الآن وارد مسجد شده. هم مسجد نجس است و هم زلزله آمده. شما می فرمایید دو تا تکلیف مشروط به قدرت دارد. خوب هر دو تا در حق این فعلی می شود چون این هم قدرت دارد که ازاله بکند و هم قدرت دارد که نماز آیات بخواند. جمعش را قدرت ندارد. خوب آن صلاة آیات می گوید قدرت را در من صرف بکن، آن ازاله هم می گوید قدرت را در من صرف بکن. مگر تعارض، شاخ دارد؟! این می شود تعارض دیگر. شارع چطور می تواند دو تا اطلاق جعل بکند و حال آن که اینها در مقام امثال، عبد قدرت بر هر دو ندارد. این مقدار مشکل را حل نمی کند.

آقای صدر این اشکال را حل کرده. گفته بله، به این مقدار که آقای خوئی فرموده اشکال هست ولی ما ملتزم می شویم که هر تکلیفی، یک قید لبی همراهش هست قید از قدرت. آن قید لبی چیست؟ آن قید لبی این است که مالم تشتغل بواجب آخر لا یقل اهمیت من هذا الواجب. این که مشغول بشوی به واجب دیگر که اهمیتش از این واجب

کمتر نیست. الآن شما وارد مسجد می شوید، مسجد نجس است، نمازت را هم خواندی، نماز آیات هم نیست. آمدی استراحت بکنی. باز این ازل النجاسة یک قید لبی دارد. ما لم تشتغل بواجب آخر لا تقل اهميته من هذا الواجب. نگوید اصلا تراحمی نیست. می گوید نباشد. پس اطلاق نیست. از اول هر خطابی ضیق است. این قید لبی با آن هست. غاية الامر این قید لبی وقتی که مزاحمی نباشد اثری ندارد ولی وقتی مزاحمی باشد، تعارض از بین می رود. چرا؟ چون شما می گوید من الآن وارد مسجد شدم هم مسجد نجس است و هم زلزله آمده. ولی ایشان می فرماید بین ازل النجاسة و صل صلاة الآيات تعارض نیست چون ازل می گوید اگر مشغول نشدی. خوب وقتی مشغول بشوی، او دیگر دلالت ندارد. او نمی گوید بیا مشغول من شو. او هم می گوید اگر مشغول نشدی. با هم تنافی ندارد. لذا تعارض از تراحم حقیقتش جداست.

خوب آقای صدر این قید را از کجا آوردید؟

این قید را عقل می گوید.

عقل از کجا آورده؟

می گوید چون اطلاق لغو است. اگر شارع امر کند به ازاله حتی در ظرفی که مشغول به اهم بشود، این وجوبش لغو است. صونا لكلام الحكيم عن اللغوية این قید را عقل می زند. یعنی کاشف است. نه این که عقل قید می زند. اینهایی که می گوئیم عقل قید می زند، عقل که قید نمی زند. کاشف است که این تکلیف در مقام ثبوت این قید را دارد. این کلام ایشان است.

حالا در مقام تطبیق می کند. می گوید روزه را ترک نکن. در روز عاشورا روزه نگیر. شما می گوئید یک امر داریم که در روز عاشورا روزه بگیر. می گوئیم درست

است. این امر ترتبی یک قیدی دارد. آن قیدش این است که مالم تشتغل بواجب آخر. خوب این آقا اگر ترک صوم بکند، که اشتغل. اگر بخواهد ترک بکند، یعنی باید چه کار بکند؟ باید امساک بکند. ترک ترک امساک می شود امساک. این باید امساک بکند. خوب وقتی امساک بکند، آقای خوئی می فرماید صوم که امساک تنها نیست. صوم امساک با قصد قربت است. می گوید درست است. ما هم قبول داریم. خوب این امر ترتبی چه می شود؟ این می شود که اگر ترک کردی اشتغال به اهم را یعنی اگر ترک کردی ترک صوم را، ترک ترک صوم، یعنی اگر امساک کردی، قصد قربت بکن. این محال است. چرا؟ چون قصد قربت، داعی بر عمل است. مثل این می ماند که یک کسی بگوید اگر خانه ساختی برای من بساز. خوب این قصد ساختن برای شما، داعی بر عمل، حین عمل ممکن است. بعد از عمل که معنا ندارد. من حین عمل ممکن است این عمل را با قصد قربت بیاورم. ممکن است این عمل را ریاء بیاورم. ولی بعد از عمل دیگر معنا ندارد. خوب در ما نحن فیه فرض این است که امر به قصد قربت کی آمده؟ بعد از آن که فعل محقق شده. در فرضی که فعل محقق شده. فعل وقتی محقق شده، دیگر امر به قصد قربت معنا ندارد. درست است آقای خوئی که صوم، امساک با قصد قربت است، درست است که موافقت با بنی امیه، به مجرد امساک است ولو قصد قربت نکنند. اما این امساک نمی تواند مامور به باشد به خاطر آن قیدی که ما در باب تزاحم و ترتب عرض کردیم. این اشکالی است که آقای صدر به مرحوم آقای خوئی می کند و لذا می فرماید حق با آقای نائینی است که اینجا ترتب محال است.

و لکن به عقل قاصر فاطر ما این اشکالی که ایشان به آقای خوئی کرده وارد نیست. چون ما عرض می کنیم آقای صدر! شارع اینطور امر ترتبی می کند: تو ترک صوم بکن و لکن اگر می خواهی ترک صوم را ترک بکنی، اگر نمی خواهی مخالفت بکنی با بنی امیه، روزه بگیر یعنی امر می کند به امساک با قصد قربت. ما در باب اجتماع امر



و نهی چه گفتیم؟ گفتیم این کسی که می خواهد ترک کند صوم را این در واقع دوتا فرد دارد که می تواند بیاورد. یک فردش این است که امساک بکن بدون قصد قربت. یک فردش این است که امساک بکن با قصد قربت. خوب شارع می فرماید ای کسی که می خواهی ترک بکنی آن مستحب اهم را این فرد را بیاور. این اشکال ندارد.

نگویید که این مبتنی بر مسلک شماسست. آقای خوئی که این حرفها را قبول ندارد.

می گوئیم مبتنی بر مسلک ما نیست. حتی اگر کسی در اجتماع امر و نهی این حرف را ما قبول نکند اینجا بلا اشکال است. به خاطر این که شارع اینجا اگر امر کرد به یک فردش، چه مشکلی می شود؟

می گوئید این مصداق آن ترک است.

خوب باشد. ترک مستحب که حالا شارع می فرماید تو اگر می خواهی ترک بکنی، این ترک را بکن. این ترک باز خودش یک مقدار ملاک دارد. اگر شارع امر بکند به کسی که می خواهد ترک جامع بکند، این ترک را انجام بدهی، این اشکال ندارد. چون خوب دقت کنید، ترکش مفسده ندارد. اگر ترکش مفسده می داشت، مشکل می شد. بعد آنوقت لازم بود که عرائض ما را بیان کنید در اجتماع امر و نهی. ولی اینجا که ترکش مفسده ندارد. امساک که مفسده ندارد. اگر امساک مفسده می داشت درست است. امساک که مفسده ندارد. امساک اگر مفسده می داشت آن وقت لازم بود که عرائض ما را در اجتماع امر و نهی بگوئید. ولی امساک که مفسده ندارد. میگوئید اگر می خواهی ترک آن مستحب افضل را بکنی، این ترک را بکن. چه اشکالی دارد؟

نگویید که ما داریم ما تشغل بواجب آخر یا مستحب آخر.

می گوییم ما لم تشتغل بواجب آخر یا مستحب آخر اینی است که شما در آوردید. به قول خود شما عقل به مقداری که لغو است قید می زند. می گوید ما لم تشتغل به این صورت. اما اگر به آن صورت نشد اشکال ندارد. این عرض ماست لذا فرمایش آقای خوئی ره تمام است. هم روی مسلک خودش و هم روی عرض ما. این یک اشکال.

اشکال دیگر هم این است که ما در باب استحباب عرض کردیم همانطور که آقای ایروانی هم فرمود، ما تا به امروز طلب استحبابی را نفهمیدیم. یعنی چه طلب استحبابی. طلب وجوبی را فهمیدیم. حرمت را فهمیدیم ولی استحباب و کراهت را نفهمیدیم. استحباب یعنی محبت. کراهت یعنی خوشش نمی آید. طلبی در کار نیست. چرا؟ چون شما می گوید نماز شب مستحب است. می گوییم خیلی خوب. با واجب است فرقی در چیست؟ می گوید در واجب غرض مولی این است که انجام بدهی. ولی در مستحب غرض مولی این است که انجام بدهی ولی اگر ترک هم کردی ترک کردی. می گوییم آقای خوئی! آخوند! دیگران به وجدانتان مراجعه کنید. می گوید خلاصه نفهمیدم می خواهی انجام بدهم یا نه؟ می گوید انجام بدهی بهتر است. دوست دارم انجام بدهی. خوب این خوب است. انجام بدهی بهتر است. خوب این خوب است. ولی غرضم این است که انجام بدهی ولی انجام هم ندادی اشکال ندارد یعنی چه؟ یا آقای آخوند شما می فرمایید استحباب فعلی یعنی اراده منتها اراده ضعیف. می گوید من اراده دارم فردا بروم مسافرت. می گوید اتفاقاً من هم می خواهم بروم مسافرت. خدا خیرت بدهد من را هم با ماشینت ببر. می گوید و لکن نمی خواهم بروم. می گوید یعنی چه نمی خواهی بروی؟ شما الآن گفتی می خواهم بروم. می گوید این اراده من ضعیف است. اراده ضعیف ممکن است عمل بکند و ممکن است عمل نکند. مگر این رنگ است که کم رنگش بکنید. ما اراده ضعیف را نفهمیدیم که طلب استحبابی باشد.

آقای خوئی ما نفهمیدیم که در طلب استحبابی غرض مولی چیست؟ بله مصلحتش کم است ولی شما در ناحیه منتهی درست کن چون هر حکمی یک مبدء دارد و یک منتهی دارد. در مبدء این ملاکش زیاد نیست. خیلی خوب. در منتهی چی؟ آیا شما غرض داری یا غرض نداری؟ اگر بگویند غرض ندارم، پس این طلب نیست. اگر بگویند غرض دارم، میگویند غرض چیست؟ انجام بدهم یا انجام ندهم؟ می گویند بهتر است انجام بدهی. محبوب تر است انجام بدهد. دوست دارم اینجام بدهی. خوب اینها خوب است. اگر اینطور شد تراحم در باب مستحبات کلا از بین رفت چون من هم دوست دارم زیارت امام رضا علیه السلام را الآن و هم دوست دارم زیارت امیر المومنین علیه السلام را منتها یکی را بیشتر نمی توانم انجام دهم. تراحم در مستحبات اصلا معنا ندارد ولو این که ما بگوییم در غیر الزامیات تراحم هست چون اصلا در استحباب طلبی نیست. حقیقت استحباب چیزی غیر از محبت نیست و چه قدر آن کسی که اولین بار اسم گذاشته این مستحب را آدم با سلیقه ای بوده. استحباب یعنی محبت دارد. لذا این با وجوب هم می سازد چون دوست دارد.

روی این جهت آقای صدر اصلا این کلام شما از ریشه ایراد دارد. از ریشه را هم رها کنیم همان اشکالی که عرض کردیم به شما وارد است. حق با مرحوم آقای خوئی ره است و اشکال آقای نائینی به آخوند وارد نیست و کلام آخوند تمام است.

خوب یک نکته در کلام آخوند هست. چرا آخوند می فرماید مصلحت و رجحان در یک عنوان دیگری است که منطبق بر ترک است؟ چرا نمی فرماید خود ترک مصلحت دارد؟ هم فعل مصلحت دارد و هم ترک مصلحت دارد. چرا آقای آخوند شما اصرار دارید که ملاک در آن عنوان آخر است که آن منطبق بر ترک است یا ملازم با ترک است؟ خوب بفرما ترک. بفرما صوم یوم عاشورا، فعلش هم ملاک دارد،

ترکش هم ملاک دارد. چرا استیحاش دارد از این کلمه؟ در کفایه فقط دو کلمه است: یا مصلحت در عنوان آخری است که منطبق بر ترک است یا عنوان آخری که ملازم با ترک است. چرا خودش را نمی فرماید؟

ممکن است کسی بگوید اگر قرار باشد هم فعل مصلحت داشته باشد و هم ترک مصلحت داشته باشد این لازم می آید که یک شیئی هم علت مصلحت باشد و هم ترک او علت مصلحت باشد. نمی شود یک شیئی هم علت مصلحت باشد و هم ترکش علت مصلحت باشد.

خوب به قول حاج شیخ اصفهانی این اشکال وارد نیست چون آنی که عقلا محال است، نمی شود که علت صوم موجب مصلحت در صوم بشود و عدم علت این صوم، موجب همین مصلحت در ترک بشود. چون اگر قرار باشد همین مصلحت هم در صوم باشد و هم در ترک صوم باشد، پس این علت، علت نیست. چون علت یعنی آنی که ینتفی بانتهائها المعلول. اما اگر یک شیئی علت یک مصلحتی باشد و عدم آن شیء علت مصلحت آخر باشد نه همان مصلحت، این چه اشکال دارد؟ این چه اشکال دارد که الف، علت مصلحت در ب بشود و ترک الف، علت مصلحت در ترک ب بشود منتها یک مصلحت دیگری. اشکال ندارد. شارع بفرماید صوم هم مصلحت دارد، ترک صوم هم مصلحت دارد. نه این که هر دو تا یکی است تا کسی آن اشکال را بکند به قول حاج شیخ. اینها دو سنخ مصلحت است، دو فرد مصلحت است. آن یک مصلحت است و این یک مصلحت است. این چه اشکالی دارد؟

تامل بفرمایید که چرا آخوند استیحاش دارد که مصلحت در خود ترک نیست، یا در عنوان دیگری است که منطبق است یا در عنوان دیگری است که ملازم است و  
للکلام تتمه